

روز چهارشنبه یا زوهم: امروز باید برویم بخانه: (لود و میند نرود) صبح از خواب برخاسته میخواستیم در باغ تفرج
و گردش کنیم موارا ابر تیره گرفته و باران بسیارید که کلهها و برکهارا از حالت طبیعی انداخته بود و تفرج در باغ بواسطه
باران ممکن نبود ناظم الدوله را احضار کردیم که بیاید با او برویم اطاقهای پائین را تماشا کنیم او حاضر شد در این بین
روحیلد صاحبخانه هم بحضور آمده یک قوطی کوچکی از طلا که روی آن مسینا کاری قدیم داشت برسم یادگار بلا واسطه
تقدیم کرد ما هم از او پذیرفتیم بعد باتفاق ناظم الدوله و روحیلد با طاقهای پائین رفت گردش کردیم اسبابهای
خوب نفیس و اشیاء ممتاز خیلی در این اطاقها بود منجمد مجسمه یک فیل دیده شد که راجه بندی سوار آن است روحیلد
گفت از او کن که دندوست و پا و چشم فیل و راجه که سوار آنست بکرت در آمد خیلی تازکی داشت از قراریکه معلوم
شد این را بچهار پنجه از تومان از پاریس خریده است خلاصه بعد از گردش زیاد رفتیم بالا قدری نشستیم باران باز
متصل میبارید بالاخره کاس که حاضر کردند رفتیم پائین سوار کاس شده رفتیم برای تماشای مرقعها قدریکه رفتیم بخوبه
رسیدیم که سیمهای خوب و اطراف آن کشیده و قفسهای بزرگ خوش ترکیب ساخته و در اطرافش کلهای خوب کاشته اند
بسیار جای باصفائی بود انواع مرقعها از قرقاولهای خوش ترکیب بزرگهای مختلف و از نوع قرقاول چین واپون
و هندوستان و غیره و مرقعهای بزرگ و کوچک دیگر با انواع اقسام بودند قدری تماشا کرده بکاس که نشسته
را ندیم برای کلنی نه و کرمخای باغ روحیلد تقریباً وضع کلنی نهاشبیهست بکلنی نهایی باغ کامرانیه
نایب السلطنه که طهران است و بهمان وضع سقف شیشه با وسعت دارد و تمام اینها از آهن است و الا نهایی
طولانی با انواع اقسام و کلهای افریقی و نیلی و غیره دارد که در هیچ جا چنین کلهائی ندیده بودیم از اینجا
یکی از این دالانها که مصنوعی سنگی ساخته اند که آبشار آب صاف خوبی از آن جاری است و در دوره
انهم باز کلهای کوچک تشک زیاد است و زیر این آبشار هم باز مغاره های طولانی تعبیه کرده بودند
که کلهها و کیها همجا درها بخا دیده شد و بعضی فواره های کوچک هم در بین آن مغاره ها ساخته بودند که آب صاف
از آنها فوران داشت خلاصه همه جا را گردش کردیم باز هم دالانها و کلنی نهایی متعدد بود که هر چه پدیدیم
تمام نیست بعضی دیوارهای مصنوعی از سنگ ساخته و کلهها از سنگ در آورده بودند که اسحق خیلی تماشا داشت
و هیچ طور میل میکردیم از کلنی نه بیرون بیاییم بعد از اینجا بیرون آمده سوار کاس شده رفتیم بکرمخای نه میوه این
کرمخای نه هم مثل کلنی نه سابق از آهن و شیشه است و زمینش شبیه آهن دارد و دوله های آهن در زیر تشک است
که در رستان آتش میکنند این کرمخای نه که وارد شدیم مخصوص انکور است انکور شش دشت و رسیده ما
ببزرگ است طعم بدی ندارد اما عطر تشک میدهد انکور مشکلی است خوشه مارا بنظم و ترتیب عمل آورده اند بعد
بدالانی دیگر رفتیم و اینجا انکور ترش و شیرین است وضع و هوای اینجا را قبسمی ترتیب داده اند که در هر فصلی

رسیده داشته باشد مثلاً یکی پیش از این دالانها هست که انگورش پیش رسیده و خورده بودند بعد که مخانه
ایست که اول رفتیم که انگورش حالا رسیده است یکی دیگر اینجا هست که عالانزش و شیرین است خوشه از آن
فرمودیم چیدن بسیار خوش طعم و خوب بود اما انگورهای ایران هیچ نسبتی باین انگور ندارند و بعد بدالانی دیگر
رفتیم که اینجا هنوز غوره بود خوشه از غوره هم فرمودیم چیدن آوردند یک دو دانه خوردیم بعد بدالان دیگر
که اینجا رملود شلیل دارد رفتیم و ختخای بلو و شلیل را در پای دیوار غرس کرده و چهار پنج بدیوار کشیده اند
با اینجا لالت باز بلو و شلیل زیاد داشت که بعضی نمرس و بعضی رسیده بود بعد از تماشا سوار شده به بارت آمدند

باز توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کاسک شده براه آهن رفتیم تا سوار راه آهن یک ساعت راه بود بعد
سوار ترن بخار شده با تاسیون (بود مسگو) رفته پیاده شدیم و از اینجا ببارت (هیو بیل) رفتیم

خانه روحیلید که سوار شدیم اول با کاسک به ارتزوری رفتیم که از اینجا سوار راه آهن بشویم اسم ناحیه که از بورت
در اینجا واقع است (دورستوشیر) است از ارتزوری سوار راه آهن شده راندیم با اینکه خیلی تند میرفتیم

ساعت راه آمدیم تا برو سکور رسیدیم درین راه شهر (شهرگی) رسیده اینجا قدری ایستادیم جمعیت زیادی از
زن و مرد بودند و همه تعظیم و تقارن کردند بعد دختر کوچکی و بغل زنی دیده اشاره کردیم پیش آمد دست

بچه را گرفتیم چونکه مردم اینرا دیدند زن و مرد هجوم آوردند که با ما دست بدیند و بطوری بیکدیگر زور می آوردند
که نزدیک بود زیر کاسک راه آهن بروند ما هم بهر دست سیدادیم این راه آهنی که امروز میرسیم راه آهن

مسی است و ساعتی بیت فرنگ راه طی نمیکند اما قدری نتوانیم مسیده در جبین این خط که ماحرکت میکنیم
هفت هشت خط راه آهن دیگر هم هست که متصل کاسکها از آن خطها درآمد و رفت است ابتدا از دو

سوراخ گذشته بعد یک تونل طولانی رسیدیم که تقریباً از طهران تا دوشان پته یعنی بقدر یک فرنگ
راه است دو دقیقه طول کشید تا که شتیم همین قسم که میرفتیم رسیدیم بکار راه آهن بیرسنگام این کار بسیار

بزرگ و مفصل است مال تجارت و انکهای زیاد و باب متعلق براه بقدری ریخته بود که حساب نداشت شهر
بیرسنگام هم شهر بزرگی است در این تاسیون حرکت ترن قدری آهسته و آرام شد باز هم از دو سوراخ

عبور کرده و از بعضی جاها می و بچشیل روی خانه و عمارات و دریاخانه و بعضی دره ها که از دست تپه ها دارد
گذشتیم تا بکار راه آهن برو سکور رسیدیم کار کوچکی است که دویند زور که صاحبخانه است با بعضی اربابان

انگلیس و کار حاضر بودند و دویند زور مروی است کوتاه قد و لاغر اندام بعد از تقارن من بالرد و این
و ناظم الدوله سوار کاسک شده بطرف عمارت راندیم ابتدا بیک دبی رسیدیم که آتش (بود مسگو) است

از اینجا گذشته رسیدیم بیک قصری ناتمام که مشغول ساختن بودند مال همین که است و نزدیک بقصر قدیم است
با

Birming-
ham
Winchester

که با کاسک تا قصر منزل نایم ساعت راه است رسیدیم بقصر و نهاده که زن ضعیف اندام نجیب معقول بالایی
است در قصر ایستاده بود مادر لرزیدند زور خیل ناخوش است در اینجا نبود جای دیگر میباشد نزدیک لندن
لرود مخصی میخواهد که فرایدین مادرش نمود بعد از ورود و بتزل قدری راحت کرده بعد رفتیم سر شام
زن صاحبخانه لیدی ویندزور در دست راست ما و خود لرزید برومی مانشته بودند دست راست لرزید
در ورودی مارن فربه سبزه خوشگلی نشسته بود که همیش مسس پائرت و از اقوام زن صاحبخانه
است پدر زن لرزید زور که همیش (سیرال گوسلت پائرت) است در وینه که سفیر کبیر انگلیس است و دو برادر
زن صاحبخانه هم در سر نیز حاضر بودند بعد از شام رفتیم با طاق را نگاه خودمان از بالا قدری تماشای باغچه و درخت
را که چراغان کرده بودند کرده بعد خوابیدیم (روز پنجشنبه دوازدهم) امروز باید برویم به بیرینگهام برای
تماشای کارخانه جات آنجا صبح برخاسته بعد از ساعتی بکار برویم و رفتیم لرزید زور صاحبخانه چنانچه
نوشتیم بدین مادرش رفته بود سردرومند ولف و ناظم الدوله و برادر زن صاحبخانه همراه آمدند در ساعت
دوازده یعنی وقت ظهر سوار ترن بنجار شد و مانند بیم از اینجا تا بیرینگهام نیم ساعت راه است بعضی از همراهان
را که در لندن گذار شده بودیم امروز به بیرینگهام آورده در هتل منزل داده اند وقت ورود ماهمه در گزار
بیرینگهام حاضر بودند حاکم ایالت بیرینگهام و بیگلری یکی شهر و فرمانده و نظامی این ناحیه و اعیان و سایر
اهالی شهر نیز در گزار حاضر شده بودند دسته سرباز و سوار همه بجهت احترامات نظامی برسم معمول صف
بسته مراسم احترام سجا آوردند و مهورا کشیدند سوار کاسک شده و مانند بیم برای عمارت بلدی و کوچهها بقدری
جمعیت آیتاده بود که بحساب نمی آمد این شهر بواسطه کارخانجات و صناعت زیاد معروف است پانصد هزار
نفر جمعیت دارد و البته امر و بقدر تنصیف هزار نفر از آن بیرون آمده در اطراف معابر برای تماشای ماشینها
بودند و معلوم بود که اغلبی از آنها کارکر و عمل کارخانجات هستند صورت و لباسشان از رود و غال قدری
چرکین و سیاه بود بلکه رنگ عمارات و دیوارهای شهر هم بواسطه کارخانهای زیاد مالین سیاهی بود مردم
از ورود ما خیلی خوشحالی میکردند و بنوعی غریب مهورا میکشیدند و گفت میزدند رفتیم وارد عمارت شده در
اطاقی راحت کردیم بعد آمد خبر کردند رفتیم با طاق دیگر که بیگلری یکی و اهالی مجلس بلدی و اعیان شهر تمام در اینجا
حاضر بودند در روی بلند می تحت مانند برای ماصندی گذاشته بودند و وپله میخورد رفتیم بالا جلو
صندلی ایستادیم خطاب بمبنی بر تهنیت در و و ماعرض کردند ما هم جوابی دادیم که از جواب ما خیلی مسترور
شدند بعد بلافاصله رفتیم سر نهار در اطاق بسیار عالی بزرگی میز گذاشته بودند این عمارت بلدی
را هفتاد و هشت سال است ساخته اند عمارت عالی است سه میز طولانی بطول اطاق گذاشته بودند و در

Good Jagati

See Appendix Page 47



اطاق در بلندی شاه نشین مانند می نیز مخصوصی برای تزیین داده بودند سایرین در سر نیزه های دیگر
نشستند و در وسط نیزه بالشتی (لوک پی) حاکم ولایت و دست رست مایه و بیکدیگر یکی (مسند بانه)
دست چپ سایرین هم از قترین و صاحب منصبان و اعیان انگلیس هر یک بجای خود نشستند قریب
سیصد نفر آدم بود اردوی قریب شصت و چهار سال دارد و دست بلند قد و قوی تنیه اگر کسی بخوابد بیکل و
موت زدن اصل انگلیس را بنید این لرور باید به بنید در پارلمنت در مجلس اعیان حق بلوچ پس دارد و جنرال است
از حالات او سوال کردیم معلوم شد اولاد زیاد دارد و یک دختر از زن دارد (شیر خری) است از او پرسیدیم
جنک دیده گفت هرگز بوی بار و طبع مانع نخورد و منصب جنالی احترامی داریم آب من در جنگها که در مصر
و غیره روی داده همه جا بوده است خیلی با او صحبت کردیم بعد از نهار قدری در همان اطاق رختگاه اول رفت
راحت کردیم بعد سوار کاسک شده رفیقیم بکارخانه که اسباب مطلقاً مفضل از همه قبیل در اینجا می سازند این کارخانه
خیلی معروف است اول وارد اطاق بزرگی شدیم که اسبابها و مصنوعات کارخانه را برای نمودن و فروختن
در اینجا عرضه کرده اند اطاق متعدد بود همه پر از اسباب که در کمال نظم همه را روی میزها و در قفسها و پشت
شیشه ها چیده بودند اسباب طلا و نقره هم داشتند منبت کاریهای علی دیدیم روی طلا و نقره و اشکال بر
ساخته بودند مجسمه ها و گلدانهای بزرگ و میوه خوری و صفحه میز و ظروف روی میز و غیره که همه در کمال تمیز
بود از هر قبیل دید و شد بلور آلاتی هم که برای بعضی ظروف طلا و مفضل لازم است در همینجا می سازند چهل
چراغ و دیوار کو بهای خوب هم در اینجا دیدیم بعد تماشای کارخانه رفیقیم در جایی نقاشی میکردند یعنی طرح
ظروف و اسباب را که باید منبت و چسبته بشود اول میکشند بعد از چیز زمی بیکل آنرا با شکالی که در آن باید خسته
شود می سازند بعد از روی آن یا منبت یا قالبی می سازند و طلا و مفضل میکشند کارخانه طلا و مفضل کاری
خیلی تماشاداشت با اکثر سیته طلا میکشند چرخ بخاری هست که تولید قوه چرخ الماس میکند حوضها ساخته
دورانها آب طلا و نقره ریخته اند روی آنها با صله سیلهای برنج نصب کرده یک قوه آب میدهند و یک
قوه دیگر بان سیلهای برنجی اسبابی را که میخواهند مفضل کنند با سیم فلزی در آب نقره می آویزند فوراً طلا یا
مفضل میشود اما اگر قوه اکثر سیته را قطع کنند ابد از یک اسباب تغییر نمیکند صفی از طلا یا نقره در آب
آن حوضها می آویزند که هر چه از طلا یا نقره روی اسباب میرود از آن صفحه حل میشود و باز داخل آب
میکرد که همیشه طلا یا نقره محلول در حوض است و تمام نمیشود از اینجا رفیقیم بکارخانه بلور سازی اسبابهای خوب
از چیلچراغ و آینه بزرگ و جارها و تنک و کیلاس و ظروف دیگر از هر قبیل و بلورهای تراش خلی نصف
دیدیم از همه عالم اینجا فرایش اسباب میدهند کارخانه هم که بلور دارد اینجا تراش میدهند و دیدیم قدری اینجا

Lara Leigh
Mr. Bannan

Lara Leigh

بلور و ظروف نقره هم اتباع شد از اینجا سوار کاسک شده بقدر یک فرسخ رفتم تا بجای خانه تفنگک و اسلحه سازی رسیدیم که در خارج و کنار و شهر واقع است در بکارخانه چاوری زده و دالانی از پارچه بافتبیه کرده بودند در آنجا رئیس و اجزای کمپانی معرفی شدند داخل کارخانه شدیم خرج بخاری بود چرخها و ماشین های مختلف بدان بسته حرکت میکنند و هر چیزی یک جزو تفنگک را بسیار و یکی لوله را میراث شدی خان میزند یکی قنداق را صاف میکنند یکی ناو میزند بهمنی طور کار میکنند در ماهی چهار قبضه تفنگک مار تینی و غیره مار تینی از آنجا بیرون می آید قدری تماشا کرده رئیس کارخانه همه جارانشان سیداد بعد بیرون آمده سوار کاسک شده مراجعت کردیم برگشتن از راهی دیگر آمدیم جمعیت مردم و عمل کارگر باز بقدری و اطراف راهها بودند که حساب نداشت کرد صاحبخانه باز نیامده بود برادرش همراه بود و در بسترال رفتم به اطاق استراحتگاه خود مان و فرمودیم خبر کنند که شام را تنها اطاق خود مان خواهم خورد قبل از شام رفتم در میان پارک قدری گردش کنیم پارک پاکیزه دارد و باچمن خوب و درختهای تک تک باصفا و دریاچه طبیعی و صنع که دور آن درختهای خوب دارد و جزیره مانند می در میان آب ساخته اند رفتم آن جزیره در این بین باران گرفت قدری مکث کرده بعمارت برگشتم شام حاضر کردند خوریم بعد از شام آتشبازی بسیار خوبی کردند تماشا کردیم اختراعات تازه و چیزهای بدیع در این آتشبازی دیدیم کلاه بعضی آتشبازی مابود که به هوا میرفت بسیار بلند و در میان هوا مثل چمنپاره می ترکید و صدای توب میداد و شکو و زیادی داشت و حقیقت شلیک آسمانی بود و بعضی موشها بود و به هوا میرفت و در بالا موشهای زیاد از سر یک موشک بیرون می آمد رنجهای خوب که داخل هم میکردند و در آتشبازی دیدیم که خیلی تماشا داشت موقع و محل هم برای آتشبازی خیلی خوب و مناسب بود و عکس روشنائی باب می افستاد و شجار را رنگ های خوب بجلوه می آورد و جمعی هم در آن طرف دریاچه مقابل ما برای تماشا جمع شده بودند و خجتها و چمن را بالوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفوح چمن مثل کلهای نورانی بنظر می آمد بعد از آتشبازی خوابیم

(روز جمعه سیزدهم) امروز باید برویم به (شفیلد) بیست دقیقه بظلماند و حاضر حرکت شدیم لرود ویند زور صاحبخانه که باحوال پریشانی داشته بود و امروز صبح و در کشته میگفت مادرش بهتر است زوجه لرود با دو خانم دیگر که از اقوام او بودند و هم در ایستاده بودند بانها و واع کرده بالرد و امین السلطان و ناظم الدوله بکال سکة نشسته اند و میگویند که باید باز بهمان استاسیون برویم که در آنجا رسیدیم که رفتم راه بطرف دست برگشت معلوم شد با استاسیون دیگر برویم که اسم آن (سادیچ) است بقدر پانزده دقیقه هم راه مانا استاسیون دور شده از جایی خوب گذشتیم بیک شهر کوچکی رسیدیم که هیچ همچو شهری باین روح و صفائی نبود که چاک و پاکیزه و غناها ظریف و دو مرتبه شهری بالای بلندی واقع شده منظر بسیار

و چمن را بالوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفوح چمن مثل کلهای نورانی بنظر می آمد بعد از آتشبازی خوابیم

Goaniki

باصفائی دارد و پتاهای کوچک نیز در خرم و درختهای تک تک زنهار و دخترهای خوشگل زیاده که اغلب گیسوها را بنافته پشت سر و بدوش انداخته بودند این شهر از هر جهت خیلی مطبوع و فریبنده بود که شخص میل نمیکرد و از اینجا بیدون برود و کار مالی این شهر سوزن سازی و بعضی اسباب کوچک و بجز مثل جنگل های بزرگی و غیره است اغلب سوزنهای عالم از اینجا میسازند آمدیم تا بکار برسیم در اینجا صاحبان کاخها بخت در امان سوزن و اسبابی و بجز از مصنوعات خودشان در سرزمینی گذاشته بودند تماشا کردیم با پیشکش کردند از میان این شهر کوچک که میکند شتیم و در متصل مورامیکشیدند و اظهار خوشوقتی زیاد میکردند بالرو و دایع کرده سواران بخار شده را ندیم برای شغف شهر (روچ) قریب هشت هزار نفر جمعیت زیاد تر ندارد و در شغف که فیتیم باز از دو شهر گذشتیم که یکی از آن دو (بوسن) بود و شهر معظمی با کاخها بخت زیاد و نظر آمد اول ما تصور کردیم که شهر بزرگ است دوباره از اینجا میگذریم بعد معلوم شد شهر بزرگتر است کاخخانه آب جوی اینجا زیاد است اغلب آب جوی انگلیس در این شهر ساخته میشود و بعد از شهر در بی گذشتیم و در عرض راه از توپلهای متعدد و کوچک بزرگ و از میان شهر که از بالای عمارت وزیر عمارت راه آهن کشیده بودند عبور کردیم وضع صحرا در دو طرف راه انیطور است و آنچه هم تا حالا در خاک انگلیس دیده ایم همین است جنگلهای بزرگ سرو و کاج و غیره چنانکه در روسیه و المان دیدیم که انبوه و ممتد و پیوسته بهم بود و اینجا دیده نمیشود و درختهای جنگل اینجا اغلب تک تک است و بیشتر در کنار فراع واقع است گاهی هم در وسط درختهای کهن قوی درخت بلوط و درخت جنگلی و بید هم اینجا دیدیم در آمستروام هم درخت بید دیده شد بعضی از جاها هم درختهای انبوه بزرگ و کوچک دیده میشود که مثل جنگل نظری آمد خلاصه تمام صحرا مثل باغ است و هر چه چشم می آید زمین همبستر خرم است یک وجب زمین خالی ندیدیم دور فراع چسپ دارد و از درخت خاردار درخت و درخت و بجز شبیه کاج که با نظر پیوسته بهم کاشته اند در حقیقت ویواری در دور فراع و باغات تعبیه کرده بعضی جاها هم کچن که در یک خلیه کم است در خاک انگلیس گذاشته از شهر باغات معظم هیچ ندیدیم اغلب بغاصه هزار قدم یا کمتر یا بیشتر خانههای داتی تک تک یا پنج خانه و ده خانه الی بسیت خانوار دیده دیده میشود اما زیاد تر از این ندیدیم عینی در حوالی راه آهن که ما میرویم انیطور است ده معظمی دیده نمیشود شاید در خارج راه دیده باشد که ماندیم خلاصه قریب دو ساعت و نیم راه آمده تا به (شفیلد) رسیدیم در کار سرباز و قراول هست ارم و موزیک برسم معمول سایر شهر حاضر بود سواره نظام نیز در آن کار استاده بیکر بکی و اعیان شهر و دوکن و ترکاک که امشب همان او هستیم حاضر بودند ما را پذیرائی کردند سوار کالک شده را ندیم برای عمارت بلدی قدیمی در اطاقی راحت کرده بعد آمده پائین

اطاق بسیار بزرگی بالای صفه بلند برای ماصندلی گذاشته بودند آنجا رفته پهلوی صندلی ایستادیم
خطابه خواندند نسخه آنرا خیلی فرین ساخته اند و در قابی از عاج گذاشته تقدیم کردند ما هم جوابی دادیم که ناظر الله
ترجمه کردند زن زیادی و این اطاق برای تماشا حاضر بودند از آنجا رفتیم یکی از کارخانهای آهن و فولاد سازی
این شهر و آنجا نه فصلی حاضر کرده بودند رئیس کارخانه (اللیس) نام هماننداری میکرد و وک و زنگ
و این السلطان و در و مندل و بعضی دیگر در سربازانها خوردند بعد از نماز ما را با کاسک راه آهن رسان
کارخانجات حرکت و تماشا میدادند و در هر جایی قدری مکث نموده تماشا میکردیم اول رفتیم بکارخانه
که اسبابهای بزرگ حجیم از قبیل میل چرخ بجا کشتیها و غیره میازند و در این وقت بجهت تماشا میل بسیار بزرگی
میساختند که چندین ذرع طول و بقدر کجیپا ر قوی قطره داشت در کوره بود و می تابیدند وقتی که ما رسیدیم دور
استادیم همینکه میل از کوره بیرون آمد سرخ بود و میزد خشید و حرارت آن طوری از دور سرایت داشت
که نتوانستیم آنجا بایستیم عجب رفتیم این میل را با ماشین بقوت چرخ بجا از کوره بیرون آوردند و بزنجیرهای
بزرگ آویخته بود که بهر طور میخواهند حرکت میدادند میل را که داشتند زیر میزنند بزرگ فولادی که با قوت
بجا حرکت میکند که پروس هیدرولیک است میگویند وقتی میل باین عظمت راز میزنند میکند داشتند
و فشار میدادند مثل خمیر نظرمی آمد این منگنه را در عوض حکش بجا که سابقا معمول بود و اختراع کرده اند از اینجایم
بجا رخانه و بجا که فولاد میازند بوی بسیار بزرگی بود و بقدریک اطاق از آهن میان آنرا با کلهای مخصوص اندود
کرده اند و متصل به حرکت است بوی را داغ میکنند و بعد آهن که هست از کوره باز میکنند مثل نهی از آتش
از یک ناودان آهنی جاری شده بیان بوی میریزد همینکه بوی پاشد و آن ناودان میرود و بعد با ماشین بجا
به ابیان بوی میدهند و آهن آب شده از دهن بوی مثل آتش فشان شعله و شعله آتش بیرون می آید
اجزائی هم بدان میزنند بعد در قالب میریزند فولاد میشود و بعد رفتیم بکارخانه که زرد کشتی و دیوار و آهنی برای
قلعه کشتی میازند صفه های آهن کلفت بزرگ میساختند بعضی بقدر و موجب ضخامت داشت یکی
از این صفه ها را که در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند هوای کارخانه از حرارت مثل جهنم شد
این کوه آهن را روی عراوه آهنی انداختند و با چرخ بجا حرکت دادند زیر میزنند انداختند منگنه غلطک
بزرگ فولادی داشت و با قوت زیاد روی صفه آهن بغلطید و فشار میداد بعد بکارخانه و بجا دیدیم کنا
این صفه های آهن را درست می بریدند خیلی تماشا داشت صفه های زیاد دیدیم بجهت مختلف که برای کشتی و
قلعه و غیره ساخته بودند اسم صاحب کارخانه (شرون برون) است و اسم دیگرش حالیه چنا که ذکر کردیم
اللیس است بعد از تماشای کارخانه سواکاس که شده رفتیم بجا و وک و زنگ که در کنار شهر واقع است شهر

شفیلد شهر غربی است تمام از دو کارخانجات سیاه است عمارت های عالی و دیوار احمق ساق و تختها بطوری و
 زود که مثل مطبخ سیاه است اغلب ابنیه شهر کارخانه است از هر طرف و دو کشتی بند دیده میشود شهر هم در کوهی
 واقع است و دوروی شهر میخوابد امروز هم هوا را مه گرفته و باران هم تدریجی میبارد و دو هم فزاید غلظت و تیرگی
 هوا شده کثافت غربی است اما لی شهر از مردوزن و بچه کارگر کارخانجات هستند و دست و صورتشان سیاه
 است و سایر مردم هم محال است خود را بتوانند از سیاهی حفظ کنند چرا که دو و بهمه شهر عاقله دارد و خلاصه داروخانه
 و کل شیم خانه مخمری دارد و با احتیاج و اسباب لازم در کنار شهر واقع و متصل به پارک بزرگی است اما با کوهی و کم
 اسبابی خیلی ظریف و مجلل است از قرار یک گفتند دو کار اینجا املاک زیادی دارد و تقریباً نصف اراضی شهر مال است
 سالی سه چهار روز باینجا آمده میماند اصل خانه و مسکن دائمی او که عمارت عالی است جانی و بزرگ است خود (دولت
 دنوفاش) از سنجایی بزرگ و متمولین انگلیس است و از قرار مذکور در شان و سنجاست اول شخص است از ورود
 بکار همه جا همراه ما بود تا ما را وارد خانه خود کرد و آدم کوتاه قدی است زیاد قوی نیست اما باغبانیست ریش سیاه
 و در خیلی معقول و نجیب است قریب یکمیل و هفت سال دارد و حسب رسم آمد اطفا قهای ما را نمود و راحت
 کردیم بعد رفته بود و همراهان ما را هم یک یک جا داده بلکه خود و برادرش هم مشغول خدمت بودند ساعت هشت
 بعد از ظهر شام حاضر شد رفیقیم پائین نیز مختصری چیده بودند خود و دو کار و برادرش سر نیز بودند و وجه دو کار دو سال
 است فرود و او غدا را است میگفت بعد از مردون وجه اش این اول و فعلیست که ضیافت میدهند بعد از شام
 عرض کردند یکبار است اهل این شهر تدارک یک بالی دیده اند و منتظر هستند حاضر حرکت شدیم و سوار کالسکه
 شده بهنجار فتم این بال را رئیس صنف کار و و چاقو سازی داده است و تفصیل اصناف اینجا این است که در فیم
 اصناف و کسبه فرانکستان عدد و اداره مخصوصی داشته اند که کسی نمیتوانسته با سانی داخل صنفی بشود و این
 ترتیب قدیم را حالا بهم زده اند اما در انگلیس صورت اداره و کپانیهای اصناف قدیم را هنوز حفظ کرده اند یعنی
 سی چیل نفر از سنج و کسبه و کجنا اجزاء فلان کپانی یا فلان اصناف میشوند و کار این مجمع این است که اموال املاک
 را که برور برای کپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و کاری در مصالح صنف گفتگو کنند اغلب این اصناف
 عمارت های عالی دارند و این شهر شفیلد صنعت آهن آلات و خصوصاً کار و و چاقو سازی و امثال
 اینجا است اجزاء صنف چاقو و کار و سازی سی و سه نفر اند و هر سال رئیس از نو برای خود انتخاب میکنند و او را
 اتا و میناسند و اغلب مردمان معتبر رئیس میشوند خلاصه رئیس این صنف این بال را فراهم آورده و در عمارت
 این صنف که عمارتی عالی است و تالار ملوکانه دارد بال را سید میند و این کپانی و مجمع صنف و ولایت شصت
 سال است که برقرار است وقتی بعمارت رسیدیم دیدیم تشریفات زیادی بعمل آورده تمام عمارت را چرخان

Duc de Norfolk

کرده موزیک میزنند و در راه پله بزرگ از دو طرف سر باز ایستاده زن رئیس صنف در اینجا حاضر بود
 و صاحب خانگی میکرد و دست او را گرفتیم و او هم همراه بود رفتیم با طاق بزرگ بال در کله اطاق صند
 شادروانی ساخته صندلی برای مالک داشته بودند اینجا نشستم و طرف ما هم که صندلیها بودند و جبهه رئیس
 و دو سه زن دیگر و دوک و بعضی دیگر از معتمدین نشسته بعد دیدیم وقت و از مجمع اصناف خطابه آورده بخواند بر
 غاسته ایستادیم خطبه غالی خواند ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله ترجمه کرد و بعد مکتب از پشت سر ما فریاد زد
 خانمها و انشا صلیک میخوانند برقصند شاه اذن دادند شروع کنند رقص شروع شد و سه دور و الس
 رقصیدند تا لاریان بزرگی از آدم برپا بود و ما هم که در چراغ کا ز یاد می هم روشن بود قدری صدمه خوردیم
 رئیس و دو دختر و دو از ده ساله فاشک دار و آنها را آورد و دو دسته کلی بزرگ با دادند بعد برخاسته و
 زن رئیس را گرفته بهمان ترتیبی که آمده بودیم رفتیم به تالار بزرگی که برای موعودین نیز سوپ گذاشته بودند
 تماشا کردیم بعد ما را بردند با طاق کوچک و دیگر در اینجا میز می مخصوص گذاشته بودند و جبهه رئیس در
 دست چپ ما و زنی دیگر که از اقوام زوجه دوک است که مرده است دست راست ما نشسته بود و دوک
 با دخلی استرام میکرد زن جوانیست باری نشسته قدری میوه و غیره خوردیم و بر غاستیم سرور و بلند
 و امین السلطان و جمعی از اخلیسان و غیره هم سر سینه مانسته بودند بعد از برخاستن آمدیم پایین پرده نقاشی
 خوبی بود تماشا کردیم اطاق را تار یک کرده و از بالا بروی پرده روشنائی انداخته بودند تماشا داشت
 کاریکه از نقاشان معروف جدید است صورت جوانی است که شهنشاد و هوا و هوس در مقابل و مجسم
 مصور شده او را بخود میخوانند و از طرفی دیگر ملک نیکوکاری او را عقیب میکشد و بخود میخواند جوان در میان
 تردید دارد که کدام طرف میل کند و جبهه رئیس تا دم در میزد و ما بود اخلیسی حرف میزد و کمی هم فرانس میزد
 سوار کال که شده منزل آمده خوابیدیم در فرشته چهار و هم پنج ام و فر باید برویم به لیوس پول
 ساعت دو از خانه دوک سوار کال که شده رفتیم به تاشای بعضی از کارخانجات اول رفتیم به کارخانه چاق
 سازی را جز معروف این کارخانه ما اینطور است که اینجا که عمده کار میکنند و چرخ بخار و ماشین و غیره هست
 و کثافت دارد و علیحده است ما اینجا رفتیم نزدیک کارخانه عمارت و اطاقهای عالی خوب دارد که بوا
 راه پله های خوب بان اطاقها سیرو و دور آن اطاقها اسباب و ادوات و حاصل کار و صنعت خود را
 عرضه میدارند که در واقع اسپوزیون اسباب و حاصل کار خودشان است که برای نمودن و فروش در
 قفسه های شیشه و روی میزهای اصلی گذاشته اسبابها را زیر آئینه خیلی مرتب و خوب چیده اند قبل از تماشا
 اطاق مصنوعات کارخانه اول رفتیم که با طاقی که در مرتبه پایین بود و دندان فیل زیادی در آنجا دیدیم از میند

فرشته چهار و هم پنج
 ام و فر باید برویم به لیوس پول

وافرین و سیام آورده اند بجهت دسته چاقو و کار و اسباب عاج هم در اینجا از قبیل میا زنده مثل ماهوت پاک
کن و کار و کاغذ بری و با و بز زان و غیره دیگر و دانه های فیل بزرگ عجیب و رانجا و دیدیم که دندان نمره
اول و دوم بقدر و ذرع و نیم مستجاب طول داشت و میا یستی چپا پر خج نفر آدم جمع شوند آن دندان را بر و از
انسان تعجب میکنند که خداوند چه حیوانات عظیم خلق کرده که چنین دندان و دهن دارند و سر راه پله دندان
بسیار بزرگی بجهت نمونه گذاشته بود و ند که از همه عجیب تر بود بقدر یک قد و نیم آدم بلند قد طول داشت بقدرت
بسیار هزار تومان در اینجا دندان فیل دیدیم بعد رفتیم از پله بالا باطاتی که اسبابهای نفیس و یاد از مصنوعات
کارخانه از قبیل چاقو و مقراض و کار و و چنگال و سایر اسباب منیر و جعبه های اسباب کار زان و انواع اسباب
و آلات قیمتی اعلی در اینجا بود از قبیل اسباب عاج نیز در اینجا تماشا کردیم بعضی اسبابها هم از قبیل مته و غیره
خریدیم یک چاقوی بزرگی دیدیم که دسته آن بقدر یک چاق بود و تیغها و اسبابهای زیاد و داشت که باز کرده
بودند مثل خرچگی یا حیوان غریبی بنظری آمد زیر حباب بزرگی گذاشته بودند قیمت آنرا پرسیدیم گفتند
مال فروش نیست برای تماشا است اگر بخوایم بفروشیم سه هزار تومان قیمت دارد و از اینجا رفتیم بکارخانه
مطالعه مفضض سازی (جیمس دیکنسون) که اسم صاحب کارخانه است اینجا هم اسبابهای نفیس یاد
دیدیم بعضی اسبابهای نفیس هم از اسباب چای خوری چینی و عنبر و در اینجا خریده از اینجا باز رفتیم بهمان
عمارت صنف چاقو و کار و ساز و در همان تالار که ویشب بال بود نما حاضر کرده بودند جای سیصد نفر در
مسئله معین شده بودند نما را همان بیکلریکی شکر بودیم و ک و ز فوک هم بود ملزمین ما هم بودند نما خوریم
بسلامتی ماتت کردند بسلامتی اعلی حضرت پادشاه انگلستان و خانواده سلطنت انجلس نطقها کردند بیکلریکی
صنف و خود و ک نطق کردند ما هم توسط ناظم الدوله جواب تنفیت آنها را دادیم بعد از نما آمدیم بکارخانه
سه و نیم بعد از ظهر حرکت کردیم با دوک و ز فوک که تاراه آهن بشایعت آمده بود و دایع کرده سوار ترن شده
رانندیم برای لیور پول ترن بسرعت تمام میرفت و را و ایل راه یکم تبه جنگل سر و کاج خیلی انبوه دیدیم خیال کردیم
همینطور بعد از اینهم جنگل خواهد بود ولی جنگل زود تمام شد زمینها پست و بلند و داشت کم کم بجائی رسیدیم
که قدری بالنسبه بنظر خشک می آمد و درخت و سبزه اش کمتر بود و طرف دست راست رودخانه کوچکی بود و مرتبه
مرتبه آبشار مصنوعی ساخته بودند و خیلی صفا داشت و از قرار این آبشارهای مرتبه مرتبه که در کنار راه است
معلوم میشود که راه آهن سرازیر می شود اینجا دره و پشته زیاد است راه آهن از بعضی تنگه ها میگذرد که از سنگ
کوه مثل والان تراشیده اند از تونلهای زیاد که ششیم یک تونل طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید از آن
که بیرون آمدیم و اغلب جاها نمناک و تری دیدیم که بیشتر از دو سه ذرع عرض دارد چندان هم عمیق نیستند اینهم

James Dickson

این نهر برای چسبیت زراعت که آب لازم ندارد حمل بار کشتی هم در روی آب نماندیم مگر بعضی قایقها
کوچک که در راه دیده شد از شهر (استاک پورت) گذشتیم و همه بارانندیم تا رسیدیم به لورپل و در
و ساعت ونیم راه بود و در کار بازتشریفات نظامی حاضر بود حاکم و بیگلریگی شهر و بعضی از ملزمین ما هم که
از ماحد آمده بودند در اینجا حاضر بودند و بحضور رسیدند سوار کالسکه شده را ندیم برای قصر کوچکی در خارج
شهر موسوم به (میو شیه هونر) که عمارت دولتی و متعلق بشهرست و همیشه با تکیه و اسباب لازم
برای ورود و همان محترمی یا برای شخص اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا نواب لیعهد یا یکی از خانواد سلطنت
حاضرست شهر یورپل شهر مظهر معتبری است میگویند مقصد هزار نفر جمعیت دارد عمارات عالی عمارت
حکومتی با شکوه و بوتلهای خیلی از رک و کارخانهجات معتبر زیاد دارد و بند معتبر است اغلب مراوده
با بن امریکا و انگلیس از اینجا میشود مال التجاره زیاد از اینجا بخارج و از خارج با اینجا می آید خلاصه رو بهما تیکه
منزل ما است را ندیم بیگلریگی شهر و امین السلطان با ما در کالسکه بودند و تمام راه که قریب بیست فرسخ است
طرفین کوچهها از آدم پر بود همه بورا می کشیدند و اظهار شاشت میکردند رسیدیم به عمارت وارد منزل شده قدح
استراحت کردیم تمام همراهان ما در همین وقت منزل دارند اطفاهای کوچکی خوب دارد ساعت هفت و
نیم باید بر شام رسمی برویم کالسکه حاضر شد سوار شده رفتیم یک عمارت عالی خوبی نیز بزرگی ترتیب داده بود
یعنی یک نیز بزرگ برای ما بود و بعد وصل با بن سینه خانه خانه نیز گذارشته بودند قریب بدویست
نفر جمعیت سر نیز بود (لورد دس بے) هم مشب اینجا بود و در شام قدری با او صحبت کردیم و و اما از این
میزهای جلو مخصوص بقونسلهای و بخارج بود قریب سی نفر قونسول در لیورپول اقامت دارند قونسول عثمانی
هم بود یک کشیش اسلامبولی هم در سر نیز بود معلوم شد که بعضی از اهل این شهر مذمب یونانی (یعنی
اورد کرکس) دارند و این کشیش بجهت ریاست مذمبی آنها در اینجا اقامت دارد حاکم نظامی این قلا
که در سر نیز بود میگفت در شانزده سال قبل هم که اینجا آمدید باز من حاکم بودم و همین قسم تا بحال
حکومت باقی بستم و هیچ عوض نشده ام اما یک مر یعنی حاکم قلمی دارد که هر سال عوض میشود بیگلریگی در
سر نیز برخاسته قسطنطنیه استی بلاستی اعلیحضرت پادشاه انگلستان کرد و ما هم جوابی دادیم که ناظم
تبلیغ کرد بعد برخاسته با طاق و بحر رفیق چند دقیقه در اینجا صحبت و فرمایشات با هم کرده بعد برخاستیم
آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم اسم حاکم نظامی شهر (لورد مفاش) و اسم حاکم قلمی شهر
یعنی مر (مستو کوکس) (روز یکشنبه پانزدهم) امروز باید برویم قصر دوک (ولیت منستر)
بجاست قبل از ظهر سوار کالسکه شده با سر و هندل و امین السلطان و غیره رفیق برای قصر و وکت

London Daily

The London Daily
of 21st November 1841
and 22nd

در انتهای شهر کجا حبهتر رسیده سوار ترن بخار شده و راندیم بعضی از ملزمین ما هم در کتاب بودند ترین
خیلی ندیرفت و حرکت میداد از بعضی راههای کج و معوج گذشته بودیم باز صحرای جنگل و اشجار و در اعماقهای مختلف
دشت از یک شهر کوچکی عبور کردیم که تمام شهر کارخانجات است یک رودخانه بزرگی از وسط شهر میگذرد
که کشتی و رولرش حرکت میکرد از اینجا گذشته رسیدیم به حبهتر شهر حبهتر چهل هزار نفر جمعیت دارد قدیم ترین
شهرهای انگلیس است در دو هزار سال قبل که قیاصه روم اینجا را داده است و در محل این شهر اردو و غیره
بعد به اینجا را شهر بنا کرده اند وقتی وارد کارستیم دوک و بیست نفر خودشان حاضر بودند با دوک و این سلطان
بجاسک نشسته رفیقیم تا از تمام محله گذشته بودیم در خوبی و وضع اینیه مثل سایر شهرهای فرانک است
مالی شهر که هیچ مارا ندیده بودند از ملاقات ما خیلی خجالت میکشیدند و فریاد میزدند و هورا میکشیدند
و در آخر شهر اول پارک دوک است اینجا نمیشدست که راه رفیقیم رسیدیم در پارک مخصوص دوک در چو و دهن
مطلای خیلی اعلی دشت یکدست درال و شکار هم در پارک بودند که همه جا جلومامید و دیده بقدر نیم ساعت
هم اندر پارک تا دو م عمارت بود و در عمارت پیاده شده داخل شدیم چند سوار و سوار وقت و دو
بجای علی ایسم نافه بودند که دوک عرض میکرد این سوار و سرباز و او طلب و مال بهین نواحی هستند و میگفت
اینجا سبب نفر سوار و دوک شخصاً آدمی بلند قامت و لاغر نظرمی آید لیکن بسیار باطنیه است یک
پسر بزرگ داشته که مرده است حالا یک پسر دیگر دارد که هجده ساله است در جلوم سوار بود صاحب منصب
بهین سوار است اما از کمندت این دیوک بی نصیب است چه که قانون انگلیس بر این جاری است که باید ارش
باشد اولاد بر سر پسر بزرگش که مرده است از و پسر ده ساله الان باقیست که ارش دوک باید با و برسد
این پسر بزرگ هیچ چینی نمیشد و آن خود دوک هم حالا در لندن مشغول تکمیل است این عمارت را بیست
سال قبل دوک شروع به ساختن کرده و احوال بیست سال است تمام شده عمارت عالی خوبی است این عمارت
آنطرفش هم پارک بزرگی است که از آنطرف منظر بان پارک دارد چهار سمت عمارت همه رو به پارک
بانع است زمین عمارت را با سنگهای مرمر و عنبره خاتم سازی کرده اند و یوارها و ازاره اطرافها و هر
جلو عمارت و ستونهای که یکت خطی که در عمارت بجا رفته بره از سنگهای سماقی است که از ایتالیا
و فرانسه و ایرلند می آورند اطرافهای مرتبه بالا که اطرافهای خواب است دیده نشد اما مرتبه پائین را
که دیدیم از حیثیت زمین و اسباب تجمل خیلی عالی و با شکوه است پرده های نقاشی خیلی اعلی در هر یکی از اطرافها
و یوارها نصب است معماری و بنای این قصر را فرانسه کرده اند کلککاری جلوم عمارت هم خوب است قبل از آنها
خیلی در عمارت کرده و شش کرده و بعد دوک گفت نهاد حاضر است رفیقیم سر نهاد در تالار بزرگی میر نهاد چیده

بودند صد لیها و اسبابهای ممتاز قشاک و شست و ظروف روی میز تمام نقره بود کل سطح زیادی روی
 میز ریخته بودند نشیمنها خور و میم بعد از نماز باز رفتیم و راطاقها کرد و شش کرد و کتا بخانه عمارت را دیدیم
 در اطاق قدری راحت کرده آمدیم از پله ها پائین به باغچه عمارت باغچه و پارک خوبی دارد و در اینجا زن و مرد زیاد
 جمع بودند زنهای خوشگل سیان آنها دیده شد و دوک اسبهای خود را توی چمن آورده بود که بنظر ما برسند یک
 اسب و شست کلفت قراکری بود چهار دست و پایش یک اندازه سفید و سبها بزرگ سوما می میچ او شلال
 و شست و او ریخته بود بقدری چاق و تنومند بود که شخص تصور نمیکرد اسب است یک فیلی بود دوک سیگفت
 این اسب برای تخم گیری اسبهای کاسک و عراوه است بعد دوسه اسب سواری خودش را آورد و تماشا کرد و همه خوب
 اسبانی بودند آنها هم اسب تخم می بودند بر کلی و دوازده و چهار رده و هیچ د سال و شش سیگفت یکی از آنها را
 یک نفر امریکائی از اهل (ککساس) بکپارده هزار لیره تقریباً پنجاه هزار تومان میخر و نمیدهم
 نژاد این اسب چنین و چنان است ما گفتیم تو بفصاحت میکنی که بفروش اسب است شاید مشب افتاد و در
 گفت راست است خواهم فروخت بعد کرده ما و ما دیا نهامی خودش را نشان داد ما دیا نهامی خوب دشت
 میگفت یکی چهار پنجاه لیره قیمت دارد این قیمتها که اینجا روی اسب میکند از اند اغراق و گزاف بنظر می آید حقیقت
 دارد و رسم اینجا همینطور است این اسبهای خوشش اصل ما هزاره اسب و دوا اینها همیشه پیش رفته و بنظر او که
 بندی مبالغه بیرون می آورد چون موافق قانون اسب دوا این اسب بالاتر از سه سال را نمیکند از
 بد و اند و بعد از آنکه وقت دو اندن آنها گذشت از آنها تخم گیری میکنند و بواسطه آنکه معروف هستند
 و در اسب دوا اینجا عقوبت نماده و نباخته اند صاحبان ما دیا نهامی سیصد لیره و چهار صد لیره مید
 که اسب را با و دیا و خودش بکشد کرده هم که از نژاد اسب و ما دیا و نامی باشد خوب بفروش میرود
 خیلی اسبها در ایران هستند که اگر در اینجا بد و اند ده بیست هزار تومان میتوان از آنها برد اما اینجا چنانچه
 نوشته شد اسب بالاتر از سه سال را نمیکند از اسب دوا وانی بیا و زند شل اسب و ما دیا و کرده های دوک
 در طولیه و در ایلیها لار و مراغه ایران زیاد است در چهار پنج هزار ایلی خودمان مکر کرده و ما دیا و بهتر از
 اینها دیده ایم اما در ایران این قیمت را ندارد و ما دیا و اسب اصل که بهتر از آن نباشد منتها بنفقه
 چهار صد تومان قیمت داشته باشد اما قیمت اینجا گزاف است از باغچه رفتیم بکلی نه و کر مخانه دوک
 خیلی بزرگ و عالی بود و الان طولانی و جابهای متقد و دشت همه از آهن و سقف دیوار همه از بلور و زمین شبکه
 آهن بود و بجهت گرم کردن رستنان کلهای اعلی از انواع کلهای مهند و ادا کاسکار و ینکی دنیا و کلهای تازه
 دیگر در اینجا دیدیم که بعضی را بصف کشیده بودند همه پکل و با صفا بود و وقت زیادی برای تماشا داشتیم

در آنچه بیم یک طرف که محل سخای دائمی دوک است اطاقهای آن کوچکتر و راحت تر است همیشه در سالونها
 و میتوان زندگی کرد و از اینجا والائی بود طولانی که تجارت بزرگ میفت از اینجا عبور کرده پردای نقاشی و
 منیل و اسباب نفیس زیاد در اینجا دیدیم دم و عمارت بزرگ با دوک دست دادیم و در ضمن شد برادر کوچکتر و
 و سپرد و که با لباس نظامی سوار بود و همراه ما می آمدند برادر دوک می گفت سی سال قبل از این تفقاز و تیریز و
 ایران سفر کرده ام آمدیم تا بجای راه رسیدیم باز همان طور از پارک و دوک گذشته و از شهر عبور کردیم
 مردم بهمان طور باز ایستاده و بهوراس کشیدند پیش نوشتیم که قدیم الایام در محل بن شهر اردوی رومن بوده
 است و اسم از آنست و دم سکفته اند یعنی اردو حالا جستر کرده اند پارک اینجا منتظر خوبی بگویم
 (پتی گال) دارو که و لیعه های انجلیس را پس اینجا می مانند یعنی پرس و کال کوه های پست با منفائی
 بود خانه سیو کلا و استون موسوم به (هآ و اسردن) اینجا نزدیک است با کالسکه اسی کیاعت تا اینجا میتوان
 رفت خلاصه سوار و اکن راه آهن شده اندیم برای لیور پول باز از رودخانه بزرگی که اسم آن ریزی است
 گذشته صبح که می آمدیم رودخانه آب زیاد داشت حالا اغلب جاها که صبح آب داشت کل پیدا بود معلوم شد که
 جز رود دریا با اینجا میرسد صبح دریا داشت آب اینجا زیاد بوده و حالا جز کرده آب برگشته است در کنار رود
 خانه شمعی دیدیم موسوم به (سن کورن) که جزو لیور پول محسوب میشود و اینجا قلیاب می سازند کارخانه
 زیاد دارد و از اینجا گذشته رسیدیم به لیور پول سوار کالسکه شده و اندیم برای عمارت پیاده شده راحت
 کردیم طرف عصر زن و مرد زیادی دور زده با عچه عمارت جمع شده از حمام غربی کرده بودند و هیچ طور نبرد
 معلوم شد ما را اینجا بپایند به بنی بیرون آمدیم دم زده قدری با آنها صحبت کردیم و با پیر مرد و پیر زن
 حرف زدیم خوشحال شدند زور آوردند بطوریکه زده آهن را شکستند و بطرف دیگر رفته اینجا هم قدری حرف
 زدیم مردم نزدیک آمد و دست ما را از لای زده می گرفتند و میوسیدند بعد از آنکه ما را تا شامی کامل کردند
 قدری قوی با عچه کردیم شش کرده آمدیم بالا شام خورده خوابیدیم از جمله معترضه نوشته میشود اشخاصیکه
 در خانه اردو سالی بوری بودند در روزیکه با نجار رفته بودیم اسامی آنها از این قرار است (لود

Cadham
Payday Gallie

Hawesdon

Runcom

Duchess de Hamilton
Marquis de Hamilton
Duc de Devonshire

کرس) وزیر مینه (لود سسل) برادر لود سالی بوری (دوچین و پنچستر)
 (هآ و کولیس هآ و کولیس) که پسر (لود و کولیس) است و در دست موسیو کلا و استون بوده است
 و موافق قاعده باستی بعد از کلا و استون انشخص صد غظم بشود ولی در سر سکه ایرلاند از موسیو کلا و
 استون جدا شده باشند منقار و نفر از لیبرالها در پارلمنت دسته دارد و از اردو سالی بوری همراهی میکند
 پلیس انجلیس خیلی تعریف دارد او لا هم مردمان بلند قد و بیکیل و پرقوت هستند همه یک قد و باشکوه اغلب

مردمان معقول بقاعده و در شهر و خارج پولیس میشوند و موجب آنها هم زیاد است که دیگر کاری جز عمل انظم
 احتساب شهر ندارند لباس آنها مابوت سرخ خوب کلاه شبیه کلاه خود پروس اما از مابوت شینل بجهت باران
 که مانع تنه آنها را میگیرد و وقتی باران نیست لوله کرده مثل پهلوی خود می آویزند تسلط آنها هم بر جمعیت
 زیاد است و در شترای انگلیس ساخلو و سرباز و قراو خانه نیست نظم بالپیس است و عدوانها هم زیاد نیست مثلاً
 در بیرنگام پانصد هزار نفر جمعیت است سیمه نفر لپس دارد و منظم است یک نفر لپس جمعیت را مثل جوجه بغل
 میکند و میباید و نافذ حکم است روز و شب شنبه شانزدهم امروز باید برویم به (منچستر)
 قبل از نوشتن تفصیل امروز این فقرات را که مقرر است بنویسم اسم خانه (دوک دی ولیمیت منستر)
 (این حال) است اسم پادشاه استمال بویج و اسم پادشاه لود آستر پتر گرو است اسم نو
 دوک که وارث اوست (لود بلگریو) خلاصه صبح از خواب برخاستم و ساعت یازده بیاباست تماشا
 حوض کشتیها که ساخته و خارج کرافت کرده اند از برای حفظ کشتیها و سوار و پیاده کردن سافرو مال التجاره و
 کشتیهای که به نیکی دنیا میروند برویم سوار شده از شهر گذشتیم باز طرفین راه الی اسکله جمعیت مردم ایستاده
 مورا میکشیدند و دست میزدند با سکه رسیده سوار کشتی شدیم کشتی بخار بزرگی حاضر کرده بودند امین السلطان
 و عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملزمین ما هم در کشتی همراه بودند این رودخانه معروف بمز می است آب
 زیادی ندارد اما چون متصل بدریا میشود آبش تابع جزر و مد دریا است و در حقیقت شعبه از دریا محسوب
 میشود کشتی که حرکت کرد بواسطه طرف صبح که وقت آب دریا بود و دریا هم انقلابی داشت کشتی ما بنای حرکت
 را گذاشت بطوریکه نزدیک بود حالتها منقلب شود و در کشتی ما مردم متفرقه هم از زن و مرد زیاد بودند که برای
 تماشا می آمده بودند کشتی کوچک بخاری هم بطور قراول از جلو کشتی ما حرکت میکرد چون موج از دریا می آمد
 کشتی ما آرام میرفت تا رسید به مهنه دریا در اینجا یک قلعه نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب بود
 توپ بسیاری محض شرفیات ما از قلعه انداختند بعد بیک پل رسیدیم پل را باز کردند گذشتیم وارد حوض
 شدیم حرکت کشتی آرام و ملایم شد و اینجا از این حوضها بسیار است و سوار کلهای کشتی ما از توی حوضهای دیگر
 پیدا بود اما این حوض از سایر حوضها استیاز داشت کشتیهای بزرگ زیاد که بطرف نیویورک نیکی دنیا میروند
 و اینجا دیدیم از جمله کشتیهای بزرگی بود که اتفاقاً ویروز از نیویورک رسیده بود کشتی ما را بخار آن کشتی
 بودند و بان گذاشتند از این کشتی بان کشتی رفتم این کشتی متعلق بکپانی است رئیس کپانی و کابیان
 کشتی حاضر بودند این کشتی مال التجاره و مسافر میکند اسم رئیس کپانیهای کشتی (شراردین) است
 اسم کابیان کشتی (مات میکان) و اسم کشتی (ادمبریا) است کابیان می گفت چهارصد

Manchestr
 Due de Volimuit
 Calcutta

Calcutta
 Manichestr
 Due de Volimuit

مشتاد و در مرتبه در محیط سفر کرده ام اسم پانی این کشتی اوم بریا مال اوست (کونا س) است هم محوطه کشتی را و اینجا دیدیم الکساندر است که موسوم با سوز و غم نواب و لیعد است تفصیل وضع این کشتی از این قرار است طوایض و بیت پای انگلیسی عرض نچاه و مشت پا ارتفاع بدن کشتی چهل پا عدد کوزه های کشتی هفتاد و دو که در دغالی که در کیت شبانه روز صرف میکند و بیت ن انگلیسی عدد و ساف و درجه اول کشتی ششصد و پنجاه نفر عدد مسافین و درجه دوم نچاه نفر عدد مجموع مسافین با درجه سیم یکصد و پانصد نفر عدد کشتی دولیت و مشتاد نفر قوت چرخ بنجار کشتی معادل قوت پانزده هزار است در هر ساعتی هفت فرسخ یا زیت و دو میل و نیم انگلیسی راه میرود عدد چراغ الکتریکی کشتی یکصد و هفت کشتی سبدهای سبزه بهر نفر و دو کشتی شصت پا این کشتی از لیور پول میرود به کویرون ایرلند که تا اینجا مسافت دولیت و پنجاه میل است و از اینجا میرود به نیویورک که دو هزار و هشتصد میل مسافت است و شش روزه از لیور پول به نیویورک میرود و این کشتی سبب عظیم است و تانارهای بزرگ دارد مثلاً تاناری مخصوص غذا خوردن دارد که سبدهای در سبک است و میز غذا میخورد همچنین تانار مخصوص برای بال کردن دارد و تانارهای سینه برای سیکار کشیدن و اوعمارت کشتی چهار مرتبه است و در نهایت طولانی دارد و آنرا که نگاه میکنند آخذ و الان اگر کسی باشد نمیشناسد و کان دلاکی دارد و یک دلاکی و شست بارکیت و بلند قایق با و فرود میم که در این کشتی خوب داخل میکنی عرض کرد اگر کشتی آرام باشد و در مسهل با صلح میکنند و خوب است و اگر دریا و کشتی انقلابی داشته باشد و مردم همه بد حال می افتند و من هم یک کوشه بیکار می افتم همه قسم اسباب دلاکی و شست چراغ کشتی تمام الکتریک است و محض این است که الت چراغ بکشتی اذیت نرساند رفتم به جایی که کشتی در اینجا است از بالای پله نگاه کردم دیدم دو بیت پله آهنی به بد پائین رفت خیلی هم گرم بود پائین رفتم از اینجا تا شاگردم چرخ و اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است چرخ بسیار بزرگی دارد که کشتی را حرکت میدهد خلاصه بعد از نکه همه کشتی از غرته تا مرتبه سفلی این کشتییم فنتیم بیک تانارچه که میزی در اینجا گذاشته و همه قسم سیودجات روی میز چیده بودند که از کرسیات افریقا و غیره آورده بودند خرپوزه طابلی آناسر چلیک بان که موز میگویند و بوضع خاشه است و در اینجا بسیار است شبیه است به بامیا اما قدری بزرگتر و رنگ پوست از آن میکنند مغز سفید رنگت نرمی دارد و خوش فزه و معطر است و یکر بلو و پر تعال و شست قدری صرف شد بعد آمدیم بکشتی خودمان در حوض بقدر یک ربع ساعت معطل شد چون کشتی دیگر میبایست بیاید منتظر او بودیم کشتی آمد و روشد بعد حرکت کرده قدری که رفتیم رسیدیم به الکوزر الکوزر می است که در بعد از ظهر که موقع جزر دریا است و آب کم است می بندند که آب

که نشود و در اینجا هم بقدریک رنج معطل شدیم که این سدر باز کردند و داخل محوطه کوچکی شدیم بعد بسته سد دیگر را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد باز که داخل رودخانه شدیم کان سید او امانه بقدر صبح از اینجا که صبح سوار شده بودیم از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده بجاییکه دو شب پیش برای صرف شام رفته بودیم فریم میز می بود قریب چهل نفر فرنگی و ایرانی حضور داشتند سر نیز نشسته به نهار خوردیم بعد از نهار آمدیم با طاق مخصوص مر تلپفن داشت آدمهای مری بواسطه تلپفن با بوتل حرف میزدند خلاصه سوار کالسکه شده بکار راه آهن آمدیم بوقت تن شده بعد از چهل دقیقه بکار راه آهن ششپست رسیدیم و که بیکلری یکی ششپست است و به لیورپول هم با استقبال آمده بود با جنبه قرض و در کار حاضر بود سایر بنگاه هم جزو روسای صاحب منصبان اطراف اینجا و کلانترها نیز همه بودند و معر فی شدند بعد بکالسکه نشسته بطرف شهر را ندیم جمعیت زیادی و در کار و طرفین راه ما همه جا ایستاده بودند باران هم میبارید ما چتر مسکرت گرفته بودیم مردم درست ما را ندیدند رسیدیم به بوتل دویل راه هم نزدیک بود این بوتل دویل را خود اهل شهر ساخته اند یعنی زمینش از دولت است اما عمارتش بنحج رعیت ساخته شده یک میلیون پوند و کرده و پیر و خج بنای آن شده است سفر سابق که ما دیدیم هنوز شروع به بنای آن نکرده بودند هشت سال است تمام شده عمارت بسیار عالی و دارای تالارهای بزرگ و منبل و پرده های ممتاز است و الا نهامی بسیار طولانی دارد که از این طرف در آن طرف آدم شناخته میشود منزل ما مرتبه اول است صد و پنجاه پله باید بالا رفت در هر سی پله یک مرتبه و یک غلام کردش دارد و بعضی از ملزمین ما را در بوتل دویل و بعضی دیگر را در بوتل و کتوریا که آن سیزده بوتلی عالی و ممتاز است منزل داده اند منزل شخص ما در بوتل دویل معین بود در فتم ششپست راحت شدیم شام را در قریب زیر همین عمارت بطور رسمی بخوریم اول شب لباس رسمی پوشیده رفتیم به تالار بسیار بزرگی که یک میز طولانی برای همین شده بود بقدر و ده میز دیگر هم خانه وصل بنیر ما و در جلو ما بود قریب یکصد نفر در سر میز دعوت شده بودند دست رست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن سکنی دارد و بعضی از اوقات هم شجرهای بزرگ و یک مسیرو که از وضع عدالت قضاة مطلع شود و این ایام با نیا آمده است نشسته بود شخصی است بلند قامت و با منیه و قویسکل دست چپ ما بیکلری یکی نشسته بود و در او اخو شام بیکلری یکی برخاسته نطقی که در تهنیت و رود و نوشته و ماض کرده بود بر داشت و خواند ما هم جوابی دادیم بعد از دست چپ شخصی برخاسته نطقی کرد بعد قاضی بزرگ برخاسته نطقی کرد بعد یک شخص دیگر برخاسته نطق مفصلی کرد و هر یک که میخواستند برخیزند نطق کنند از برای اسکات مردم اول یک عابچی برخاسته فریاد میکرد که فلان میخواست نطق کند و شیپورچی که ششپست ایستاده بود شیپور میکشید خلاصه شام تمام شد آمدیم بالا راحت کردیم (در روز سه شنبه سفید بهم چم) امروز باید بتماشای کانال جدیدی که در پنچستر بنا کرده اند و میخواهند بواسطه این کانال این شهر را با شهر لیورپول وصل کنند برویم در این کانال

بیکلری

صد هزار تومان مزد عملیه میداد و مخارج کزانی خواهمند کرد این کانال هم مثل کانالی است که در سوئز مصر ساخته اند بعد از نهان بامین السلطان و حاکم سوار کالاسک شده رفیقیم باز و طرفین جاده همه با آدم ایستاده بودند و انتظار شهر رسیدیم بیک محوطه که چادر پوشش کمندی بزرگی زده بودند و چادر شدیم جمعیم از اعظم سحر هم از زن و دختر و مرد و رانچا حاضر بودند نقشه این کانال را از کل ساخته و بر بسته درست کرده بودند و منند سین و استادان ساختن این کانال هم حاضره و هستند مدتی وضع نقشه کانال را بمانشان دادند بعد از تماشا آمدیم بکالاسک راه آمهین که حاضر شده بود با بامین السلطان و جمعی از صاحب منصبان فرنگی و ملزمین رکاب خودمان سوار ترن شده رانچیم این خط راه آمهین برای همین کانال ساخته شده و موقتی است که برای بدون خاک و شک بنا کرده اند و از قرار که می گفتند قریب بیاضدیل راه آمهین موقتی ساخته اند چون راه محکم نبود ترن ما مثل انیکه پیاده تندی برو و حرکت میکرد و عرض این کانال بیست و پنج ذرع و عمقش بیست و شش ذرع است حوضها برای کشتی میازند از قرار که معلوم میشود و مینظرشان اینست که این سحر هم مثل لیورپول بندر بشود و دینیه که از نیکی دنیا می آید و میجو آمهین مستقیماً بکشتی با نیجا آید و دیگر به لیورپول نرود و از اینجا باره آمهین بیاید و این کانال بیست هزار نفر عمل میکنند و بعضی ماشینها هم از برای کسبیل کار ساخته منجمد یک ماشین ساخته اند شبیه ماشین کالاسک راه آمهین و در اینجا بعضی اسبابها تعبیه کرده اند که بواسطه سه عمل کار میکنند از بخیله ها و میلها می بلند دارند و یک دلو بزرگی بر کت میل بلند نصب کرده اند خاک کنند که در کانال حاضر است و باید بروی شسته شود این دلو از بالا بامین آمده با کمال قوت مثل قوچ می جنگی سر را زمین میکند و با قوت بلند میکند و خاک در آن پرمیشود بعد که بالا رفت بار کشتی که در روی آمهین است و با سبب بسته اند بزرگوار آورد و اند با یک حیثت سیم ته این باز میشود و قریب بیست خروار خاک بیان بار کشت میریزد و در مرتبه که خاک رخت بار کشت میشود و میریزد و صیل ببار کالاسک می کنند که یک مرتبه بشوند فرسوده بجایای کوز زمین میریزند و سستیها را بلند و هموار کرده قابل زراعت نمایند و همچنین این ماشین و اسباب را وضعی دیگر ساخته اند که از گلوله متعدد و دار و پلی در پی میگیرند و از وسط کانال مخارج کانال سیریزند بعد از کردن رسیدیم به تاسیون ایولا که از اینجا خط را عوض کرد و ترن از خط موقتی بخط معمول و امنی افتاد و تند حرکت کرد و رسیدیم به تاسیون منجستره کالاسک شده آمدیم بمنزل حاکم حاکم هم همراه ما بود قدری استراحت کرده بعد سوار کالاسک شده رفیقیم بجام باز مردم بجهان حالت اجتماع طرفین راه ایستاده بودند خصوصاً مردم جمعی زیاد بود و اردحام شدیم سر حاکم مثل یک خافی بزرگ خوبی بهت حوض و فواره دارد و بعد داخل کرمانه شدیم اطاق اول قدری سرو بود بعد با طاق دیگر که گریسته بود رفته استخام کرده از حمام بیرون آمده سوار کالاسک شدیم انقدر جمعیت

در حمام بود که حساب نذشت بتزلز آمدیم مشب در این عمارت مجلس غریبی منعقد میشود و قریب به وینهار پانصد نفر زن و مرد حاکم در این عمارت وعده خواسته است که ولسکوری (نطقی) بنماید و ما هم جوای با ویدیمیم از حالا کالسکه مدعوین می آمد قریب به پانصد کالسکه تا بحال و میدان جمع شده است در جدول عمارت منزل ما یک میدان وسیعی است و در وسط آن کنبه مانند بنائی ساخته و در میان آن (استتاقی) پریشا لبرت شوهر اعلی حضرت پادشاه انگلستان را گذاشته اند و اطرافش پله های زیاده و راه مردم زیاده و هم از اهل شهر در این میدان و در آن بنا ایستاده تا شامی این مدعوین را میکنند در ساعت نه بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده آمدیم باین مجلس حاکم و صاحبان و ایشک آقا سیح با تشریفات زیاده و جلوه ما بودند و اردو شدیم بدالان تالار موزیکال و سرباز در سرباز عمارت صفت بسته بودند و در دالان و راه تالار بزرگ و اطراف تمام زن و مرد ایستاده و بجهت عبور ما کوچ و داده بودند و همه مراسم تقسیم و احترام بجامی آوردند ما هم تعارف میکردیم اطراف با طاق رفته تا یک جایی رسیدیم که یک آبشار مصنوعی ساخته بودند یعنی یک آب آئینه بزرگی بود و در شش تمام آب و روی آئینه میرفت معلوم نبود که این آب از کجای می آید و بجا میرود از حاکم پرسیدیم گفت محض تشریفات شما این را ساخته اند همیشه نیست خلاصه بعد از دالانها و اطرافهای بسیار وارد تالار شدیم این تالار هم پر بود از مرد و زنهای خوشگل که همه لباسهای سبزه باز پوشیده و جواهرزده بودند و بالای تالار تختی برای ماکذ استه بوده امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و بعضی دیگر از قزاقین ماکه لباس تمام رسمی پوشیده بودند و بعضی از معتبرین انگلیس و پله های این بلند می که ما بودیم ایستاده بودند آن شخصی هم که باید خطبه بخواند با همان موسی عاریه حاضر شده بود قریب بمقتصد نفر از اعظم وزنه های خوشگل انگلیس و در همین تالار بودند حاکم آمده اجازه خواست که با آن قاضی که حاضر شده است خطبه را بخواند اجازه دادیم خطبه مفصلی که نوشته و در دست داشت قرائت کرد و ما هم قریب به دقیقه علی الاتصال جواب خطبه و را دادیم و ناظم الدوله ترجمه کرده با آنها تبلیغ نمود و همه خوشحال شدند و بهر میکشید حاصل ترجمه خطبه آنها این بود که اظهار خوشحالی خودشان را از و ما و خوشوقتی از دوستی ما با انگلیس و رواج تجارتشان با ایران نمودند بعد شخصیک رئیس بعضی کمپانیهای تجاری است اجازه خواست که خطبه بخواند ناظم الدوله فرمودیم که پرسد مختصر یا مطول بکنید ناظم الدوله این سوال را که در تمام مردمی اختیار کنید ما هم خیلی خندیدیم بطوری خنده شد که یک ربع ساعت در مجلس بخت و چیزی نبود بعد اشاره کردیم مردم ساکت شوند از پشت سر صوت زدند و دست زدند تا همه ساکت شدند رئیس کمپانی قزاق خطبه اش را خواند ما هم جوای و اویم بعد پائین آمده در راه باز مناصحبت کنان آمدیم تا بتزلز خودمان شام خورده

استراحت کردیم ﴿روز چهارشنبه بیستم﴾ امروز باید برویم بقصر {بوکان کاسل} شش ساعت راه است اما چون باید بقصر برویم و قصر از شش (گلادسگو) دور است هفت ساعت راه بود و خلاصه جمعیت زیادی از صبح در مقابل عمارت بلدی و در کوچه‌ها نیکه معبر است جمع شده بودند و وسط راه را کوچه داده یک دسته سواره نیزه دار و دو دسته سرباز قرمز پوش بهم آمده صف نظام بستند و دو دسته سوار کمانچی هم که یک دسته قرمز پوش و متعلق به همین فوج و دسته دیگر سیاه پوش و متعلق به پولیس بودند آمده حلقه زدند و شروع کردند سوار کمانچی را کردند و نواهای فصحی انجیر بسیار خوب میزدند بطوریکه فرمودیم نوطان نوا را برای ما بفرستند بطهران یریم که سوار کمانچیهای ایران بودند پس قونسول ایران را که در نخست مرتب است بکنوا آوردند پس هر شش روی خوبی است بن هفت هشت سال کلاه ایرانی هم و سرش بود و در ساعت از بالا آمدیم پایین در راه پله و دالان و اطرافهای عمارت همه با جمعیت مرد و زن بود پایین پله و جلو در محاسی حاضر شده که روپ عکس را با همراهان از انگلیس و ایرانی و بیکر بگی شش و غیره انداخت بعد بیکر بگی شش و امین السلطان سوار کاسل شده راندیم برای کار (اکس) رسم انگلیسها این است که برخلاف آنچه در روسیه و آستروام و غیره دیدیم در موقع تشریفات کاسل را خیلی آهسته می‌راندند ما هم با مثل تمام میرفتیم مردم تماشا می‌کردند و بهورا می‌کشیدند ما هم با مردم تعارف می‌کردیم تا رسیدیم بکار بیکر بگی و احسنه از حکومت شش عرض شده ما هم با همراهان تیرن بنجا رنشته راندیم قدریکه رفتیم از سوراخی گذشتیم وضع و بهیئت صحرا در طرفین راه مسطح و بهمانطور است که سابقاً نوشته ایم راندیم تا رسیدیم به (هلینفیلد) از اینجا وضع صحرا کم کم تغییر کرد و پست و بلند می‌دید و میشود و درخت و زراعت و حاصل کم است اما زمین بسیار است و مراتع قدری بیشتر کاو و کوسفند و مادیان زیاد و در چارادریم کاوهای درشت فربه و اغلب بلق و بعضی هم سفید و زرد یک دست کوسفند ما هم سفید بودند این کاو ها از گاوهای مالند درشت تر هستند اما در هولند کاو عنسی بلق ندیدیم باز از قولهای متعدد عبور می‌کردیم و کابی از تنکه کو و می‌کند شتر که سنگ را بریده اند و راه آهن مثل کوچه از میان آن می‌گذرد و باز از هر سوراخی که می‌کند شتر وضع صحرا تغییر می‌کند و درخت سرو و کاج دسته دسته بطور جنگل دیده میشد تا آمدیم بکار کاسل اینجا یک ربع ساعت توقف کردیم شش خوبی است و کار خوبی دارد مردم زیادی از اهل شش جمع شده بودند و مراسم تشریفات بجا می‌آوردند از اینجا تا خاک اکس نیم ساعت راه است تیرن باز راه افتاد از اینجا گذشته باز وضع صحرا تغییر کرد و پست و بلند می‌بسته می‌بندگی که تا بحال ندیده بودیم دیدیم طرفین راه باز مرتع سبز و خرم بود کاهی و مات کو یکت هم دیده میشد که در و رها واقع بود خیلی با صفا و طرفین راه آهن کاهی چشمه می‌دیدیم مثل خاک ایران اما آب چشمه زرد و سیاه بود یعنی خاک اینجا آب

Ducham
Glasgow
cattle

Cattle

Cattle

اینطور زمین می‌کنند از بعضی جاها گذشتیم که شبیه به ییلاق لار طهران بود و کاه‌های و اوت و اشجار دید و میشد شبیه
 بلواسان طهران و بعضی جاها می‌دید که شبیه بود بدونا و کجور و ییلاقات حدود مازندران و طهران بواسطه
 بود یعنی حال که او آخر سرطان است مثل ماه قوس طهران بود رسیدیم بعضی کارخانجات کارخانجات و عمارت
 بجهت عمده جات بنا کرده اند و دیدیم که سواد آنها مثل سحری می‌نظری آمد و در کشتی‌های بلند کارخانجات
 از دور مثل جنگلی بود و از بالای اغلب دو کشتی آتش زیادی می‌زدند و می‌کشید خیلی تماشا و شست و و زیاد می
 صحرار گرفته بود و بقدر یک ساعت از کارخانجات می‌گذشتیم و محل معتبر که مجمع کارخانجات زیاد و مثل شهر
 بود یکی (ویشناس) یکی دیگر (کوت بیج) بود و اغلب این کارخانجات کارخانه آهنکری و کورهای آهن
 آب کمی بود و در اینجا معدن زغال سنگ و در شش هفت فرسنگی معدن آهن هم هست که از معدن آهن اینجا
 آورده آب می‌کنند حتی از اسپانیول سنگ آهن اینجا آورده آب می‌کنند و فولاد و خط راه آهن و اسباب
 دیگر بسیارند خطوط راه آهن اینجا زیاد بود و و اکثراً می‌دید که از زغال و سنگ آهن که از معدن
 در آورده بودند پر بود و در یک بادی دیگر هم ترن بخار استاده که موسوم به (استولینیک) بود و بحدی دقیق
 در اینجا توقف کردیم و معلوم شد که مدتی است داخل خاک کس شده ایم رانندیم از (کلاسمکو) که
 شهر معتبری از مملکت کس است که ششیم یعنی اصل ششیم از میم از محاذی آن عبور کردیم و شهر در دست
 چپ ما ماند رسیدیم بیک استاسیونی که آتش (در همین) است و اینجا صاحبخانه که مهمان او هستیم در کارخانه
 بود همش (دولت دمانتورنر) است جوان بلند قامت خوش روی خوبی است حاکم یک قسمتی از مملکت
 کس است سوار و فکر بود که بعضی هم دارد لباس نظامی پوشیده بود سال قبل هم بازو جانش به بند و ستان و مملکت
 بر تاسفر کرده است با او و امین السلطان سوار کالسکه شده رانندیم برای قصر (بوکانان) وارد در قصر
 شدیم این قصر از دور که بنظر ما رسید یک قصر شکلی است که بعضی سلیهای مخروطی در اطرافش دارد و سیاه رنگ
 است و در یک پارکی واقع است که درختهای بزرگ تک تک و گلکاری مختصری دارد و زمینش همه سبز و خرم
 است و در قصر و جبهه دو ک که زنی بلند بالا و خوش صورت و خوش صحبت است ایستاده بود و بایستی چهل
 و دو سال داشته باشد اما خود و ک بیش از سی و هفت سال ندارد آمد با دست داده تعارف کرد و ایستاد
 که مادر لندن بودیم زوجه دو ک هم در لندن مهمان بوده است اما شوهرش در همین جا بوده بلند نیاید
 بود یک زن حراف سرخ و سفیدی هم بازو جبهه دو ک ایستاده بود معلوم شد خواهر همین دو ک است و
 شوهری از نجبای اکس دارد شوهرش را هم در همین جا دیدیم لباس کسی پوشیده است لباس کسی خالی از
 تماشا نیست شلواری دارد مثل زیر جامه و لباس برومی زیر جامه آویزان است و یک جور آب بلندی می‌شد

Myikano.
Kuchaklyu.

Myikano.
Kuchaklyu.
Lipyanov, Ilya de Kuchaklyu.
Kuchaklyu.

از بالای زانوی بند زوجه حاکم کلا سکه هم که زن مسن است و شپه های سیاه کوچک و صدای نازکی دارد
 حضور و پشت خلعه دارد و قمر شیم این قصر مال اجداد و همین دوک است اما قصر قدیمی آنها که از پیش ساخته
 بودند آتش گرفته سوخته است و این قصر راسی سال است بنا کرده اند ولی بهمان وضع ابنیه و عمارات قدیمه است
 و علی بوضع بناهای عالیه دارد یعنی اطفا های بزرگ با بعضی ستونها و آرائش بنائی ندارد و اطفا های همه کوچک و
 ستم و تبه است اطاق سفره خانه اش هم چندان بزرگ نیست اما سبدهای لطیف تشک از بعضی قلاب و فربا
 میند و اسبابهای عجیب و غریب قدیمه مشرقی دارد معلوم است که دوک سیلی این قبیل حسینه دارد و تشکهایش
 را و قفسه چیده و بعضی حیوانات که در این یافت میشود از قبیل انواع مرغها و غیره مرده آنها را ساخته و در
 و آنجا حسیه داند و بعضی است حیوانات را آتش کرده و در اطفا و دالها انداخته اند از جمله در همین
 اطاق یک پاره بوضع قالی انداخته اند که وسطش پوست یک سگ خرمالی رنگ است و اطرافش پوست
 بویست عدد که به است که همه آتش کرده و بهم دوخته است تخت فرش ساخته اند زوجه دوک را آورده اطاق
 خواب و نشین را اندوه رفت بعد از ساعتی با پامین آمده قدری در پارک گردش کردیم خرگوش زیادی از جلو
 و سیر و انی که دور باغبانیش و با دو تا و سه تا سه تا میزدند و دوک میگفت این خرگوشها که در اینجا هستند
 و درستان آنها را شکار میکنند قرقاول هم از قرا که میگفت وارد از چنبا و حلف و پهلن هم معلوم بود که با
 قرقاول و آهسته باشد اینجا و درستان و قرقاول و خرگوش را شکار میکنند بعد از گردش آمدیم با طاق شام
 را بادوک باید بخوریم لباس نیم رسمی پوشیدیم رفتیم سر شام دوک و زوجه و خواهر دوک و زوجه حاکم کلا سکو
 و امین السلطان و غریبه السلطان و ناظم الدوله و سایر ملزمین ما با لباس نیم رسمی حضور داشتند و وازده نفر
 و سه نیز مخصوص شام خوردند در سر شام یک دسته سازنده و سطر بکشی که سازشان بعبیه ساز اگر او را
 است و بهمان آهنگ هم میزنند مثل چپا و دلی و کمری و قوچانی و ارو اطاق شده قدری دور میروند و نقاشی
 که وضع ساز اینجا با اگر او ایران دارد این است که در زیر سوزنای اینجا یک چیزی شکل بادکنک است
 یعنی مثل نیان چیزی دارد و سوزنای ایرانی ابنا ندارد این ساز قدیم اینجا است یا باید اینجا از
 ایران آورده باشند یا اینجا از اینجا برده باشند لباس خوبی هم که همان وضع لباس کسی بوده پوشیده بود
 بعد از شام و تدری و مچره اطاق نشسته این سطر بها در بیرون قصر تخته زمین گذاشته در روی تخته و تصدیق
 بعد پامین رفته قدری رقص میگردند با یعنی که شمشیر غلافش را چپ و بر است گذاشته و در بین اینجا میرقصید
 مردم زیادی هم برای تماشا جمع شده بودند بعد آمدیم با طاق رحمت کردیم و روز پنجشنبه نوز و هم
 امروز باید در ساعت زینتاشی دریاچه برویم در ساعت معین کالکه حاضر بود من و دوک و سرور و مندوف

عبدالله جللی
 مکتوب کرده در تاریخ
 ۱۳۰۲ و در میان
 کباب قرقاول و در
 و زمان نازد را
 و امین السلطان
 و غریبه السلطان
 و ناظم الدوله
 و سایر ملزمین
 و سطر بکشی
 و سطر بکشی

پنجشنبه

در یک کالسکه نشسته و بعضی از تشریفین با هم یک کالسکه می و یک سوار شده بطرف دریایه رفتیم در وسط راه یک کالسکه کوچه و دیدیم که چوب زیادی در اینجا ریخته بودند پرسیدیم چه کارخانه ایست گفتند کارخانه سکه سازی است که از چوب بلوط سکه مسکینه محب که در ایران سکه از آنکو میگیرند و اینجا از چوب در منزل سکه را میگیریم و پیچ خوش طعم و خوب است بعد رسیدیم با سکه سوار کشتی شدیم کشتی کوچه یک بخاری است جای پانزده نفر در این دریایه بطول افتاده و مارچ در بین کوه واقع شده است عرض کمی دارد جزیره های کوچک و بزرگ در چرخل دارد قدری دور این جزیره ها که در مشش کردیم آب دریاچه شیرین است سه چهار فرساع عمیق و آب و شش فرساع طول دارد و کمتر از نیم فرساع عرض از اسکله یک سوار آمد و سوار کالسکه شده منزل آمدیم چون باید بخار را دور کالسکو بخوریم در ساعت ۱۰ از ده سوار کالسکه شده بخار آمدیم مستند بخا نشسته قدری که زن رفت بعد خط را عوض کرد و به سمت گلاسگو رفت صبحی با صفا و پرتل و پته های بنفشه در راه رسیدیم تا نزد یک استخر کالسکو شدیم یک قلع نظامی که نه سیاه رنگ میی دارد چند عراوه توپ نزدیک قلعه گذاشته بودند محض تشریفات در روزهای شنبه که روز از اینجا که گذشتیم راه آهن بزرگ شهر رسید چراغ کالسکه بهم روشن کرده بودند از این سوراخها بر یک دوشه دقیقه طول میکشید تا کالسکه میگذشت تا یک بو و مثل شب بعد از گذشتن از چند سوراخ از این قسم سوراخها دارد و گمان شدیم کار را پسین بزرگ خوبی داشت حاکم که خدایان شهر خرقه های قاتم ایتاوه بودند عیان بخش و یک دسته باز با یک دسته سوار و سوز یکا کچی هم بودند ما با حاکم شش و امین سلطان سوار کالسکه شده بطرف عمارت حکومت را اندیم جمعیت این شهر یک که درست که صد هزار نفر آنها ایرلندی از قدیم اینجا آمده اند و عمدتاً جمعیت زیادی از مرد و زن اطراف سبز ستاده بودند شهر عالی خوبی است بعینه مثل سنجستر و لیو پول و مثل بعضی کوچه های لندن است وضع شهر های فرنگستان به شبیه یکدیگر است فرقی ندارد اگر چه چشم افروضا و سنجستر بند و اینجا آورده باز کنند نظمو نمیکند که شب و دیگر رفته خیال میکنند همان شهر سنجستر را می بینند فرقی که این شهر دارد اینست که پست و بلند و دره و تپه است و الا همان عمارات عالی بهمان نوع دیده میشود رفتیم تا رسیدیم به هتل و ویل که تازه ساخته اند و یک میدان گلکاری تشنگ و در جلو دارد و عمارت هتل و ویل خیلی عالی است حجاری معتبری در سرور دارد و عمارت شدیم عمارت بسیار عالی ممتاز است تمام پله ها و ستونها و سقف و زمین از مرمر است این مرمر را بعد از آنکه تراشیده اند رنگ برنگ شده نیل تشنگ است زمینها بعضی مرمر یک دست و بعضی خامکاریهای ورشت از مرمر است این عمارت را شش سال است شروع ساختن کرده و قریب چهار که در خرج آن شده است اهل شهر خودشان این بنا را ساخته اند که حاکم نشین باشد زمین آن فقط از دولت بانها کمک داده شده بهت تالارهای اینجا هنوز تمام نشده است

بعضی کچ بریها باقی دارد قدری و اطاق اول نشیتم بعد بر خاسته با طاق دیگر رفتیم جمعی از احاطم شمشیر
 ایستاد و انتظار دور و مار داشتند بعد از ورود و ما خطبه حاضر کرده بودند ایستادیم خطبه را خواندند ما هم جواب
 دادیم یک خطبه را بخواند موسی عاریه بر سر داشت بعد از اتمام سوال و جواب خطبه در عمارت کردش کردیم
 در بالا نهایی این عمارت و زمین و سقف و دیوار تمام کاشی کار کرده اند و لعابی که بجاشی زده اند لعاب چینی
 است که در حقیقت یک پارچه چینی است خیلی خوشنما و مطبوع است بعد آمدیم پایین سوار کالسکه شده به بورس
 رفتیم باز مردم همه جا اجتماع و ازدحام داشتند و اردو بورس شدیم عمارت بزرگی است متونهای زیاد و جمعیت
 زیادی از صرفهها و اسبها را با تخم و تجارت در اینجا جمع بودند برای عبور ما کوچه دادند از میان آن جمعیت تا با خزان
 رفته بیا و کار بورس چیزی در آن کتابی که اینجا بود نوشتیم بعد از اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شده به هتل و
 ویل قدیم شمشیر که در اینجا نماز حاضر کرده بودند رفتیم اول یک اطاقی که برای راحت ماسعین شده و در بقیه
 سوم عمارت واقع بود و تمام سقف و دیوارش را از پارچه های رنگارنگ فرین کرده بودند و اردو شده
 قدری نشیتم بعد حاکم آمد ما را بیک تالار بزرگی که در دیوارش را تمام پرده های نقاشی کنه ممتاز نصب کرده
 بودند بر دوتا شاگردیم اغلب این پرده ها کوچک بود بعضی پرده ها را هم روی چوب ساخته بعد قاب کرده بدیو
 نصب نموده بودند بعد از تماشا به تالار دیگر که اینجا هم صورت زیاد داشت و میزها را اینجا بود رفتیم نیز بزرگی
 ترتیب داده بودند قریب و ولایت نفر سر نماز بودند نماز صرف شد حاکم در سر نماز خطبه خواند جوابی دادیم
 بعد بر خاسته بهمان تالار اول رفته باز تماشا کردیم و قونسلهای خارجه که در اینجا اقامت دارند حاضر شدند
 بودند که در حضور ماسر فی شوند سوای قونسل نیکی و نیا و فرانسه که از اهل مملکت خودشان بودند سایرین
 همه از اهل کلاسکو بودند که هر یک از طرف دولتی بقونسلگری و اقامت اینجا منصوب شده بودند بعد
 با طاق اول آمده چند دقیقه استراحت کردیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده رفتیم تماشای کارخانه کشتی
 سازی که مال طامسون است یعنی مالک کارخانه یک کپانی هستند در رئیس طامسون است راندیم از کوچه
 طولانی پر جمعیت که طرفین عمارت عالی داشت گذشته داخل پارک شجره شدیم عمارت در بلندی واقع است
 و زمین پارک و ضعیف است و بلند است بعضی پشته ها هست که تا پایین سبز است و بالای آن عمارت مرتفع
 خیلی خوب ساخته اند از یک طرف روی بلندی عمارت اکسپوزیسیون است که دو سال قبل ساخته اند و حالا
 اطراف آن را خراب کرده و کمربند وسطه بنای بلند آن هنوز باقی هست و از طرف دیگر در روی پشته عمارت
 خیلی عالی است که برج بلندی هم از وسط آن سرباسمان کشیده و در نهایت قشکی است خیابانهای پارک
 سربالا و سرازیر میروند و اطراف خیابانها و توی سبز جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه راه میروند و تفریح

میکرد و خیلی صفا داشت الحق از تعریف و توصیف خارج است بهینطور اندک تا بکار راه امین رسیدیم
سوار ترن بخار شد و یک ربع ساعت طی مسافت کردیم تا بکارخانه کشتی سازی رسیدیم طامسون رئیس
کارخانه که مردی خوش بنیه و سرخ روست حاضر بود ما را ابتدا با طاق خود برد و این اطاق نمونه کشتیهای بزرگ
و اینست در کارخانه خود ساخته با اندازه یک فرس و دو فرس و کوچه در دست کرد و گذشته است و این نمونه
کوچک را بطوری خوب ساخته که هیچ چیز از کشتیهای بزرگ را ترک نکرده و اندازه کمال تعریف را دارد بعد از
ملاحظه نمونه ما رفتیم تماشای کارخانه کشتی بزرگ که تازه ساخته اند قدری پیاده راه رفته به تنه کشتی رسیدیم این
کشتی و نهایت بلندی و عظمت و طوری تعبیه کرده اند که باین بزرگی و بلندی هر وقت بخوامند برو و خانه بیندازند
و مدت چند ثانیه وار و در و خانه میشود و سببش اینست که از کمپرفر زیر کشتی را بلند ساخته اند و از طرف دیگر که
رو برو خانه است سرازیر است بطوری که هر وقت بخوامند برو و خانه بیندازند زود داخل میشود و این کارخانه
کنار و در و خانه کلید واقع است چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است بجهت رفتن عملیات بتوی کشتی
از روی زمین از تحت پله مانند چیزی ساخته اند تا بالائی کشتی سهولت میتوان رفت و رفتی که توی کشتی را دست
ملاحظه و تماشا کنیم خیلی راه تا بالا بود و حقیقت کشتی خیلی عظیمی است و همه جهت شبیه آن کشتی است که در لیو پول
دیدیم که مسافت با مریکا میبرد و دو منظره و یک که میزبان ماست و همیشه را منزل او هستیم باز و جبه
خواهرش ولد و دیگران حضور داشتند این کشتی اسکیفت قریب اتمام است یعنی تا یک هفته دیگر کار آن
خشتی آن تمام میشود و برو و خانه می اندازند سه هفته بعد و در و خانه کار و او که آن وقت حرکت خواهد کرد
قدری در بالای کشتی گردش و تماشا کرد و پائین آمدیم از بهمانجا سوار کالسکه شد و براد امین رفتیم در آن حرکت
که طرفین راه سبز و با صفا و پر جنگل و خوب بود و در دپته زیاده داشت همه جاد کمال سرعت گذشته وارد
کار منزل شدیم کالسکه حاضر بود با دوک و منظره و امین السلطان سوار شده مبسندل آمدیم شام را
و ساعت نه بعد از ظهر تنها و در اطاق مخصوص خود مان خور ویم بعد از شام صاحبخانه مکنفر حقه باز و اطاق
حاضر کرده و بعضی زنهای مردمانی محترم را هم دعوت نموده بود ما هم بآن مجلس فیتیه حقه باز که شخص انگلیسی
بلند قامتی هست و سبیلهای بلندی دارد و بعضی اعمال عنسریه کرده من جمله از بزرگ و شمال که روی دست
خود انداخته بود و کاهی نشان میداد که زیر آن چپیزی نیست غفلت طرف آب و آتش بیرون می آید
که کمال تعجب را داشت تیز از نظام مهندس الماکت حاضر بود چند محوره با یک حعبه با و داد که محوره را
بترتیب مخصوصی خودش در حعبه بگذارد و بعد حقه باز بگوید که چه طور گذشته است سبب از انظم در عوض اینکه
محوره را در حعبه بگذارد و توی دست خود نگاه داشت و حعبه خالی را با و داد حقه باز و تی تقریر کرد که محوره را را